

بررسی قاعده فقهی «الوقف»

حسن درجی

عضو حلقه علمی افق

دانش پژوه رشته فقه مدرسه عالی نواب

چکیده: قاعده «الوقف» از جمله قواعد معروف فقهی است که در باب وقف بدان بسیار استناد می‌شود. در این مقاله سعی شده، ضمن بررسی این قاعده، جایگاه آن در تقسیمات قواعد فقهی، مدرک و مفهوم آن و الفاظ دیگر مرتبط با این قاعده و تطبیقات آن معین شوند.

کلیدواژگان: وقف، واقف، موقوف، موقوف‌علیهم، قاعده الوقوف.

مفهوم قاعده

مفهوم قاعده «الوقف»، عبارت است از اینکه هر وقفی در انعقاد، تابع شرایط و خصوصیات است که واقف به هنگام اجرای صیغه عقد در نظر داشته است. به عبارت دیگر مدلول قاعده، وجوب رعایت و پیروی از شرایط موردنظر واقف است. بی‌شک معنای قاعده هر چه باشد، زمانی جریان پیدا می‌کند که تمامی ارکان و شرایط دخیل در تحقق ماهیت وقف وجود یافته باشند؛ زیرا تا عناصر اساسی تشکیل دهنده وقف تحقق نیافته باشند، موضوع قاعده - یعنی وقف - محقق نخواهد شد. از این رو، جریان قاعده پس از آن است که ارکان و شرایطی که فقها در کتاب‌های فقهی برای واقف، مال موقوفه، موقوف‌علیهم و تحقق وقف بیان کرده‌اند، وجود خارجی یافته باشند، به ای که عنوان عرفی و شرعی وقف محقق گردد. باید توجه داشت قلمروی قاعده

یاد شده، گسترده است و شامل تمامی شرایط و خصوصیات مورد نظر واقف می‌گردد؛ مانند:

- ۱- تعیین نوع وقف؛
 - ۲- تعیین دائرة موقوف‌علیهم و شرایط آنان؛
 - ۳- تعیین متولی و ناظر بر وقف؛
 - ۴- تعیین حق و مقدار استفاده هر یک از موقوف‌علیهم؛
 - ۵- تعیین حق استفاده ناظر و متولی وقف از موقوفه؛
 - ۶- عدم تغییر وضعیت موقوفات در شرایط عادی.
- اما باید به این نکته توجه داشت که واقف، هر نوع شرطی را نمی‌تواند قید کند؛ بلکه فقط شروط صحیح را می‌تواند در متن عقد ذکر کند. شروطی که قابل انجام دادن باشند و مخالف با کتاب و سنت نباشند. در غیر این صورت تبعیت از آنها واجب نخواهد بود^۱.

به همین جهت، شرایط - نسبت به نفوذ و عدم نفوذ - به سه قسم تقسیم می‌شوند:^۲

- ۱- شرایطی که نفوذ و صحت آنها مورد اتفاق است، مانند شرایط واقف نسبت به موقوف‌علیهم؛
 - ۲- شرایطی که بطلان و نافذ نبودن آنها مورد اتفاق است، مانند شرایطی که با مقتضای عقد منافات دارد؛ مثل شرط استمرار ملکیت واقف و موقوف و یا شرایطی که موجب حلیت حرامی و حرمت حلالی گردد و مخالف با کتاب و سنت باشد.
 - ۳- شرایطی که صحت و بطلان آنها مورد اختلاف است مثل؛ شرط خیار فسخ از جانب واقف و شرط رجوع وقف به واقف به هنگام نیاز.
- پس باید گفت قاعده «الوقوف» فقط در شروطی که صحت آنها طبق منابع و مدارک فقهی ثابت است، جاری خواهد شد، ولی در بقیه شروط جاری نخواهد شد و در مورد شروط باطل، این بحث مطرح می‌شود که آیا شرط باطل، مفسد عقد است یا اینکه فقط شرط باطل است، ولی عقد وقف صحیح می‌باشد که برای رعایت اختصار، از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

۱. ابوالقاسم خویی، منهاج‌الصالحین، ج ۲، ص ۲۵۱: «الشرایط التي يشترطها الواقف تصح و يجب العمل علیها اذا كانت مشروعاً».

. محمد رحمانی، قاعده الوقوف، ش ۱۸، ص ۵۹.

علامه حلی معتقد است براساس این قاعده، تغییر و تبدیل شرایطی که واقف در متن عقد ذکر نموده است، جایز نیست.^۱ در کتاب «قواعد الفقهیه» بجنوردی آمده است: «با توجه به کلمه «الوقوف» چون جمع محلی به الف و لام می‌باشد و دال بر عموم است، در مورد هر وقفی به حسب آنچه واقف از شرایط و خصوصیات و کیفیات و تعیین تصرفات و تعیین ناظر قرار داده است، باید عمل شود. البته معلوم است مراد شرایط مشروع و غیر ممنوع می‌باشد و دلالت دارد بر اینکه انجام کاری هر چند واقف هم شرط کرده باشد، در صورتی که منافات با حقیقت وقف داشته باشد، جایز نیست»^۲. همچنین مفاد قاعده دلالت دارد بر این که وقف منقولاتی که بین مردم به عرف صورت می‌گیرد، مثل سلاح برای جهاد، کتاب برای آموختن علم، جایز است و همچنین وقف غیر منقولاتی که بین مردم جاری است اشکالی ندارد و وقف مثل فرش، بلندگو، چشمه‌های آب و چیزهایی که برای آبادی مسجد نیاز است، جایز می‌باشد^۳.

الفاظ دیگر قاعده مذکور

این قاعده در کتب فقهی و روایات، به دو صورت دیگر هم بیان شده است:

- ۱- الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله^۴؛
- ۲- کلما شرطه الواقف فی وقفه - من الشروط السائغه - یلزم متابعتها^۵.

مدرک قاعده

مدرک قاعده، روایت امام حسن عسکری علیه السلام است که با خط شریف خود تویق نمودند:

«الْوُقُوفُ تَكُونُ عَلَى حَسَبِ مَا يُوقَفُهَا أَهْلُهَا»^۶

- ۱- نقل صدوق: «روی الصدوق عن الصفار عن ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام فی الوقف و ماروی عن آبائه علیهم السلام فوق علیه السلام: الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها اهلها».
- ۲- نقل کلینی: «عن محمد بن یحیی، قال کتب بعض اصحابنا الی ابی محمد علیه السلام فی

۱. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۳۶: «ان شرایط الواقف التي شرطها فی متن العقد، لایجوز تغییرها و تبدیلیها و یمضی بحسب ما یقتضیه تلك الالفاظ.»

۲. میرزا حسن بجنوردی، قواعد الفقهیه، ج ۴، ص ۲۳۱.

۳. پورنو، محمد صدقی، موسوعه القواعد الفقهیه، ج ۹، ص ۱۱۱.

۴. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعة (۳۰ جلدی)، ج ۱۳، ص ۳۰۸ (باب هفتم از ابواب احکام وقوف و صدقات)

۵. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۳۵.

۶. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۸ (باب هفتم از ابواب احکام وقوف و صدقات)

الوقوف و ما روی فیها، فوقع **الوقف علی**: الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله». ظاهر این است که این دو روایت یکی می‌باشند و مراد کلینی از «بعض اصحابنا» محمد بن حسن صفار است و فقط در روایت اول قیل از کلمه «حسب» لفظ «تکون» آمده است و کلمه «یوقفها» که به صیغه «افعال» آمده است.^۱

با توجه به روایات مذکور، توافق علما بر قاعده یاد شده تحقق یافته است و هیچ خلاقی بین فقها در آن نیست،^۲ به طوری که آن را از مسلمات می‌دانند. صاحب جواهر نیز بیان می‌دارد که در وقف، ملکیت برای موقوف‌علیه محقق می‌شود؛ لذا واجب است که آن ملکیت مقتضی عقدی باشد. ایشان برای اثبات این که این ملکیت را واقف معتبر شمرده است به قاعده «الوقوف» استناد کرده است.^۳

جایگاه قاعده الوقوف

مراجعه به کتب فقهی و اصولی ما را به این نکته رهنمون می‌شود که علما و قاعده‌نگاران، قواعد فقهی را با توجه به ویژگی‌هایی همچون ملاک‌داری^۴، گستره شمول^۵، جاری شدن در اطراف شبهات^۶ و به اعتبار منبع و مدرک^۷، به گونه‌های مختلفی تقسیم می‌نمایند.

از آنجا که در این مقاله منبع و مدرک قاعده الوقوف بررسی شده است. اکنون درباره جایگاه قاعده به اعتبار منبع مطالبی را مطرح می‌کنیم. علما، قواعد فقهی را به اعتبار منبع به دو دسته تقسیم نموده‌اند:

الف: قواعدی که منبع آنها آیات و روایات معصومین: می‌باشد، مثل «قاعده ید»؛
ب: قواعدی که از عبارات فقها گرفته می‌شود، مثل «قاعده اولویت اهم بر مهم»
از مباحث پیشین معلوم می‌شود که، قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» در قسم اول این تقسیم‌بندی جای می‌گیرد؛ زیرا مدرک آن روایات نقل شده از امام حسن

۱. محمدباقر ایروانی، قواعد الفقهیة، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲. محمد کاظم مصطفوی، القواعد، ص ۳۱۱، محمد علی تسخیری، القواعد الاصولیة و الفقهیة علی مذهب الامامیة، ج ۳، ص ۶۷.

۳. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۹۳.

۴. محمدباقر صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۵.

۵. ناصر مکارم شیرازی، قواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۲۶.

۶. ابوالقاسم خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۳؛ فاضل لنکرانی، قواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۲۳.

۷. محمد رحمانی، قاعده الوقوف، ش ۱۸، ص ۵۶.

عسکری رحمته می‌باشد که این روایات در مباحث قبل روشن گردید.

دیدگاه فقهای مذاهب دیگر نسبت به قاعده

قاعده «الوقوف بحسب مایوقفها اهلها» با این عبارت، در کتب فقهی اهل سنت ذکر نشده است، ولی مضمون آن با عبارت «شَرَطُ الْوَأَقِفِ كَنْصَ الشَّارِعِ»؛ (یعنی شرایطی که واقف در وقف قرارداد کند مانند شرایط شارع است) آمده است. این عبارت مانند قاعده مورد بحث، یک قاعده فقهی مختص به باب وقف است که فقهای اهل سنت آن را از زوایای گوناگون مورد بحث قرار داده‌اند.

برخی از فقهای حنفی از این قاعده استفاده کرده‌اند به اینکه: عبارت «شرط واقف مانند نص شارع است»؛ یعنی اینکه در دلالت و وجوب عمل و فهم مانند نص شارع است و لذا رعایت شرایط واقف مثل شرایطی که شارع در وقف قرار داده است، واجب است^۱. در مذهب مالکی نیز عمل به شرایط واقف واجب است، به شرط اینکه شارع از آن نهی نکرده باشد. صاحب کتاب شرح صغیر می‌نویسد: واجب است از شرایط جایز واقف پیروی کنی، هر چند شرایط مکروهی باشد و در صورتی که شرایط واقف جایز نبوده و ممنوع شرعی باشد، پیروی از آن جایز نیست؛ لذا اگر واقف غله (گندم و جو) موقوفه را اختصاص به یکی از مذاهب چهارگانه دهد و یا مدرسه موقوفه را به گروه خاصی اختصاص دهد و یا امام جماعت خاصی برای مسجد و ناظر خاصی را برای نظارت بر وقف در نظر گیرد، پیروی کردن از این شرایط واجب است^۲. فقهای شافعی و حنبلی نیز مضمون قاعده را پذیرفته‌اند و بر اساس آن فتوا داده‌اند^۳. پس معلوم شد که فقهای اهل سنت مثل فقهای شیعه، اصل قاعده را قبول دارند، هر چند در بعضی خصوصیات با همدیگر اختلاف دارند^۴.

قاعده الوقوف در قانون مدنی

در حقوق و قانون مدنی، اگرچه از این قاعده بحثی به میان نیامده است، ولی می‌توان گفت که بسیاری از مواد قانونی وقف برخاسته از این قاعده است. در حقوق

۱. وهبه الزحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۸، ص ۱۷۸.

۲. وهبه الزحیلی، الوصایا و الوقوف، ص ۱۸۱.

۳. وهبه الزحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۸، ص ۱۸۲.

۴. محمد رحمانی، قاعده الوقوف، ش ۱۸، ص ۶۶.

مدنی ایران که برگرفته از فقه شیعه اثنی عشری است، سی و شش ماده قانونی (از ماده ۵۵ تا ۹۱) به مباحث و احکام وقف اختصاص یافته است. مثلاً در ماده ۷۵ آمده است:

«واقف می‌تواند تولیت یعنی اداره کردن امور موقوفه را مادام‌الحیاء یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز می‌تواند متولی دیگری معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند، تولیت اموال موقوفه ممکن است به یک یا چند نفر دیگر غیر از خود واقف واگذار شود، که هر کدام مستقلاً و یا منضماً اداره کنند و همچنین واقف می‌تواند شرط کند که خود او یا متولی که معین شده است، نصب متولی کند و یا در این موضوع هر ترتیبی را که مقتضی بداند قرار دهد.»

در این ماده قانونی به وضوح به قاعده مورد بحث استناد شده است و مدرک این ماده قانونی قرار گرفته است.^۱

تطبیقات قاعده الوقوف

۱- واقف نمی‌تواند شروطی را ذکر نماید که با طبیعت وقف منافات داشته باشند؛ مثل اینکه شرط نماید که مال موقوفه بر ملکیت خودش باقی باشد تا هر موقع خواست بتواند آن را بفروشد، اجاره دهد، هبه نماید و غیره. این نوع وقف کردن توسط واقف، مثل شخص فروشنده‌ای است که مالی را به مشتری بفروشد و شرط نماید که مثنی به ملک مشتری و ثمن به ملک خودش منتقل نشود. به همین خاطر فقها اجماع دارند که هر شرط منافی با مقتضای عقد، هم باطل و هم مبطل عقد است.^۲

۲- شروطی را که واقف ذکر می‌کند، نباید مخالف احکام شریعت اسلام باشد. مثل اینکه شرط کند فعل حرامی اتفاق افتد یا واجبی ترک شود و ... در حدیث آمده است: «مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطاً سِوَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ لَهُ وَلَا عَلَيْهِ»^۳ و امام معصوم فرموده‌اند: «المسلمون عند شروطهم الا شرطاً حراماً حلالاً أو اَحَلَّ حراماً»^۴

اما شروطی که منافاتی با مقتضای عقد و احکام اسلامی ندارد، در هنگامی که مقرون به صیغه عقد باشد، لازم‌الوفاء می‌باشند و باید طبق نظر واقف عمل شود، مثل

۱. محمد رحمانی، قاعده الوقوف، ش ۱۸، ص ۶۶.

۲. محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۶۰۰ «و من اجل هذا اجمع الفقهاء علی ان كل شرط ینافی مقتضی العقد فهو باطل و مبطل.»

۳. شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعة (۳۰ جلدی)، ج ۱۸، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۱۷.

اینکه واقف، ملکی را وقف نماید و شرط کند که از منافع آن برای فقرا خانه بسازند یا اینکه اهل علم را مقدم نمایند و

۳- شروط واقف در صورتی لازم‌الوفاء است که مقرون به انشاء وقف باشد، ولی اگر صیغه وقف تمام شده باشد و بعد از آن مواردی را شرط نماید، آن شروط لغو خواهد بود؛ چون پس از اینکه اموال خودش را وقف نمود، مال از ملکیت او خارج شده و هیچ‌گونه تسلطی بر آن ندارد.^۱

۴- اگر واقف مالی را وقف نماید، به شرط اینکه در صورت احتیاج بتواند آن را بفروشد و از پول آن نفع ببرد، در این مورد علما اختلاف نظر دارند:^۲

شیخ مفید در کتاب «مقنعه» قائل به صحت و در کتاب میسوط قائل به بطلان است. وی مخالفت با مقتضای عقد را دلیل بطلان می‌داند.

علامه در این باره می‌گوید: «کلام شیخ در مقنعه قابل دفاع است» و برای آن ادله زیر را بیان می‌کند:

۱- اصالت صحت عقد و شرط با همدیگر جاری می‌شود؛

۲- عموم آیه شریفه: «**اَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»^۳؛

۳- قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله».

علامه همچنین در ارشاد الاذهان بیان می‌کند که؛ در این صورت شرط صحیح و وقف باطل خواهد شد و تبدیل به حبس می‌شود و به ارث خواهد رسید و اگر شرط کند که هر کسی را بخواهد بتواند از دائرة موقوف‌علیهم خارج نماید، وقف باطل خواهد شد.

اما اگر شرط نماید کسانی که متولد می‌شوند داخل در دائرة موقوف‌علیهم باشند، صحیح خواهد بود و اگر شرط نماید که مال موقوفه به کسانی که در آینده متولد می‌شوند، منتقل شود وقف باطل خواهد بود چون موقوف‌علیهم مجهول می‌باشند، در صورتی که باید معلوم باشند.^۴

۵- اگر واقف مالی را وقف نماید و بگوید هر شرطی را که بقیه واقفین لحاظ کرده‌اند یا خواهند کرد، من هم آنها را لحاظ می‌نمایم، گفته شده که این شرط باطل است،

۱. محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۶۰۰.

۲. علامه حلی، مختلف الشیعة، ج ۶ ص ۲۶۱.

۳. مائده/۱.

۴. علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۴۵۲، محمدکاظم طباطبایی یزدی، تکملة عروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴.

در حالی که بعضی از علما قائل به جواز شده و این نوع شرط را حمل بر شروط جایز نموده‌اند.^۱

۶- اگر واقف مدرسه‌ای را وقف نماید و شرط نماید مدرسه برای طائفه معین یا علم معین باشد، شرط او قابل اجراست، ولی اگر مکانی را برای مسجد وقف نماید و آن را مختص طائفه خاصی نماید، در جواز این شرط اشکال است، چون مسجد مثل تحریر و فک ملک است و مخصوص نمودن عده‌ای خاص در آن تصور ندارد.^۲

۷- در صورتی که واقف شرط نماید هر وقت مال موقوفه به حالتی رسید که شرع، بیع آن را جایز می‌داند، آن مال فروخته شود، این نوع شرط اشکالی ندارد، بلکه شرط مؤکد می‌باشد و هیچ تنافی با مقتضای عقد ندارد.^۳

۸- شرایطی را که واقف شرط می‌نماید، در صورتی صحیح و عمل به آن لازم است که شرایط مشروعه باشند؛ لذا اگر شرط نماید که وقف بیشتر از یک سال به اجاره داده نشود یا بر کسانی که اهل علم نیستند اجاره داده نشود، در صورتی که دو سال به اجاره داده شود یا به کسانی که اهل علم نیستند اجاره داده شود، عقد اجاره صحیح نخواهد بود.^۴

۹- اگر واقف شرط نماید مال موقوفه هنگام احتیاج به خودش برگردد، در این مسئله سه نظریه مطرح شده است:^۵

نظریه اول: وقف و شرط هر دو صحیح می‌باشند. به این معنا که در هنگام احتیاج در صورت رجوع به مال، موقوفه به ملک طلق تبدیل می‌شود و هرگونه تصرف در آن جایز است، ولی اگر رجوع به مال نکند، موقوفه بر وقف بودن خودش باقی است. دلیل آن جاری شدن اصالت صحت عقد و شرط با همدیگر و عموم آیه «**اَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» و «قاعدة الوقف» است.

نظریه دوم: شرط و عقد هر دو صحیح هستند و در حقیقت این مال، به صورت حبس می‌باشد.

نظریه سوم: عقد وقف باطل است، چون خلاف مقتضای وقف است.

۱۰- در صورتی که واقف مالی را وقف نماید به شرط اینکه شخص معینی ناظر بر

۱. شهید اول (محمدبن مکی)، الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۳.

۴. ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۵۱.

۵. ابن فهد حلی، المذهب البارع، ج ۴، صص ۵۲-۵۴.

متولی باشد، چون این شرط مخالف کتاب و سنت نیست، نافذ می‌باشد^۱.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

- ۱- مدرک قاعده «الوقوف» روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام است؛
- ۲- فقهای مذاهب دیگر غیر از امامیه هم به این قاعده اهتمام ورزیده و آن را پذیرفته‌اند، اگرچه الفاظ این قاعده طبق مذهب آنها چیز دیگری است، ولی مضمون همه آنها یکی است؛
- ۳- بیشتر مواد قانونی مربوط به موقوفات، براساس این قاعده نوشته شده است، در صورتی که در کتب حقوقی بحثی از این قاعده به میان نیامده است.
- ۴- در مباحث قواعد فقهی، تطبیقات هر قاعده، بحث مهمی است. در این مقاله تنها به چند مورد از تطبیقات قاعده اشاره شده است، در حالی که تطبیقات فراوانی را می‌توان برای آن مطرح نمود؛
- ۵- بررسی و تحقیق پیرامون این قاعده فقهی برای روشن شدن بسیاری از مسائل مربوط به وقف بیش از پیش نیاز است.

منابع

۱. ایروانی، محمدباقر، القواعد الفقهية، ج ۷.
۲. بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهية، اسماعیلیان، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۱ ش.
۳. بورنو، محمد صدفی، موسوعة القواعد الفقهية، ۱۳ ج، مؤسسة الرسالة.
۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰ ج، چاپ دوم، مهر.
۵. حلی، ابن فهد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ۵ ج، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، ۵ ج، چاپ سوم، دارالهادی.
۷. خویی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ۲ ج، چاپ بیست و هشتم، مدینه العلم.
۸. رحمانی، محمد، مقاله، مجله میراث جاویدان، ش ۱۸، تابستان ۷۶.
۹. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، ۷ ج، چاپ دوم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة.
۱۰. طباطبائی یزدی، محمد کاظم، تکملة عروة الوثقی، ۴ ج، مکتبه داورى.
۱۱. علامه حلی، ارشاد الاذهان، ۲ ج.
۱۲. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲ ج، مکتبه الرضویة.
۱۳. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۹ ج، مؤسسه نشر اسلامی.

۱. میرزا حسن بجنوردی، قواعد الفقهیه، ج ۴، ص ۳۱۲.

۱۴. فاضل لنكرانى، القواعد الفقهيّة، مهر.
۱۵. كركى، على بن الحسين، جامع المقاصد، ۳ ج، مؤسسه آل البيت.
۱۶. محمد بن مكى (شهيد اول)، الدروس الشرعية، ۳ ج، مؤسسه نشر اسلامى.
۱۷. مصطفى، محمد كاظم، القواعد، چاپ چهارم، مؤسسه نشر اسلامى.
۱۸. مغنیه، محمد جواد، الفقه على المذاهب الخمسة، چاپ پنجم، مؤسسه صادق.
۱۹. مكارم شيرازى، ناصر، قواعد الفقهيّة، ۲ ج، چاپ چهارم، مدرسه امام على بن ابيطالب عليه السلام.
۲۰. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام، ۴۳ ج، دارالكتب الاسلاميه.
- وهبة الزحيلي، الفقه الاسلامى وادلته، ۱۰ ج، دارالفكر.